

جرایم بدون بزه دیده در ایده بی طرفی

مهرنوش ابوذری^۱

شاهرخ صحرائی^۲

چکیده

توسعه مصادیق و قلمرو جرایم بدون بزه دیده می تواند به مبانی فکری و نگرش هر دولت در ایده بی طرفی یا کمال گرایی مرتبط باشد و بدین جهت از مباحث قابل توجه در تحلیل عملکرد رفتاری دولت ها در جرم انگاری یا جرم زدایی برخی رفتارهاست. در این مقاله ضمن بررسی نقش ایده بی طرفی یا کمال گرایی در توسعه قلمرو کیفری دولت ها و دامنه جرم انگاری آن ها، ارتباط این دو مفهوم با یکدیگر و تأثیر یک رویکرد سیاسی در ساختار جرم انگاری یا جرم زدایی رفتارها توضیح داده می شود و با شناسایی ارکان و مبانی جرم انگاری، نظام های حاکمیتی در دو طیف کمال گرایی محض تا بی طرفی کامل یا در بازه های میان این دو طیف قرار داده می شوند. قرار گرفتن در نزدیکی هریک از این دو بازه، بر توسعه یا کاهش جرایم به ویژه جرایم بدون بزه دیده تأثیر خواهد داشت. نوشتار پیش رو سعی دارد از رهگذر شیوه توصیفی - تحلیلی، ضمن بیان نگرش کمال گرایی و بی طرفی در حوزه جرم انگاری و جرم زدایی، تأثیر اعمال ایده بی طرفی را بر ایجاد جامعه ای هنجارمند و متعادل تبیین کند.

واژگان کلیدی: بی طرفی، جرایم بدون بزه دیده، حقوق کیفری، کمال گرایی، مجازات.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی گروه حقوق جزا و جرم شناسی، گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی

mhrnshabouzari@ut.ac.ir

دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه تهران، پردیس بین المللی کیش، دانشکده حقوق و علوم سیاسی،

تهران، ایران.

مقدمه

در این مقاله با تبیین ایده بی طرفی به عنوان موضوعی از مکاتب کلامی - فلسفی و رویکرد آن در سیاست‌های عملکرد دولت با شهروند، به موضوع تقدم حق بر خیر به عنوان شالوده این ایده می‌پردازیم و تعامل دولت و ملت از دیدگاه اصالت فرد و جایگاه قدرت سیاسی و حاکمیت، در تقابل با حقوق بنیادین شهروندان مورد تأمل قرار می‌گیرد. در ادامه با بیان دلایل موافقان بی طرفی و تأثیر آن بر اعمال و رفتار دولت، به تشریح برداشت‌های اشخاص نسبت به خیر و سعادت خویش که دولت را ضامن پاسداشت آن می‌دانند، می‌پردازیم. در انتها ایده بی طرفی از زاویه‌ای دیگر بررسی می‌شود و آن تحلیل جرم‌انگاری پاره‌ای از افعال و رفتارهای فاقد بزه دیده در ایده بی طرفی است. در ادامه بحث، نگاهی اجمالی به ایده کمال‌گرایی به عنوان نقطه تقابل ایده بی طرفی خواهیم داشت و اندیشه این رویکرد را در مواجهه با اعمال و رفتار اشخاص و بازتاب آن در سیاست‌ها و اعمال حاکمیتی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

با توجه به تعیین مؤلفه‌هایی در شناسایی دولت همچون مشروعیت، حاکمیت قانون، شهروندی، استفاده انحصاری از ابزار خشونت و قدرت که بنا به نظریات ماکس وبر، ارکان دولت را تشکیل می‌دهند و نقش شهروندان به عنوان مهم‌ترین مؤلفه، این وظیفه را برای حکومت ایجاب می‌کند که حقوق بنیادین اشخاص را مورد حمایت قرار دهد و تدوین قوانین و اجرای سیاست‌های دولت در قبال شهروندان باید به گونه‌ای باشد که حاکمیت قانون در جهت منافع و مصالح شخص در جامعه و حفظ آزادی‌های اساسی وی استمرار یابد؛ به‌ویژه آنکه در استفاده انحصاری دولت از ابزار خشونت و قدرت و ظهور اصل قانونی بودن جرم و مجازات، نگاه دولت و اعمال این رکن با جرم‌انگاری افعال و رفتار، موجب سلب یا تضییع حقوق بنیادین شخص نشود.

در واقع، دامنه و نوع جرم‌انگاری به عنوان فرایندی که به موجب آن، دولت رفتاری را از دایره آزادی‌های فردی خارج کرده و با منع یا الزام شخص در انجام پاره‌ای افعال و رفتارها، محدودیت‌ها و ضمانت‌اجراهای کیفری را تعیین می‌دارد، در ایده بی طرفی به صورتی ترسیم ساختار شده است که سعادت شخص را به وی واگذارد و مانع تحقق آمال وی نشود. در نهایت می‌توان جرم‌انگاری و ضمانت‌اجرای کیفری را تابعی از ایدئولوژی‌ای دانست که دولت براساس آن شکل گرفته است، مشروع شده و بر همان مبنا به اداره اجتماع می‌پردازد و براساس این ایدئولوژی جرم‌انگاری از حداقل تا حداکثر دارای نوسان خواهد بود (محمودی، ۱۳۸۲: ۱).

۱. مفهوم ایده بی طرفی

تفکر بی طرفی در مکاتب کلامی - فلسفی بیانگر چگونگی تعامل دولت با شهروند است. بر اساس ایده بی طرفی، حکومت باید در قبال تلقی شهروندان از زندگی سعادت‌مندان بی طرف بماند و نباید هیچ برداشت خاصی از خیر را بر دیگر برداشتها برتری دهد (رحمت الهی، ۱۳۹۶: ۱۰۷). این مفهوم بیانگر دخالت نکردن دولت در ارزشها، غایات بشری و تلقی آنها از سعادت در زندگی است. به بیان دیگر، یک شهروند بر اساس نظریه بی طرفی در اعمال و رفتار خود که برای زندگی مطلوب یا سعادت خود برگزیده است، فارغ از سیاستها و برنامه‌های دولت و حکومت است و آنچه را در نظرش صحیح و ارزشمند است، گزینش کرده و تحقق می‌بخشد. به موجب رویکرد بی طرفی، حکومت باید نسبت به زندگی مطلوب بی طرفی پیشه کند و با ایجاد نظم، امنیت، بهداشت، رفاه و مانند آنها بستر مناسبی را فراهم آورد تا شهروندان بتوانند زندگی مطلوب‌شان را انتخاب کنند و عملی سازند (راسخ، ۱۳۸۹: ۶۳).

بی طرفی دولت را می‌توان محصول عقاید لیبرالیسم دانست که ریشه در دفاع از فردگرایی و دموکراسی، اصرار بر محدودسازی قدرت دولت، نظریه قرارداد اجتماعی، سرمایه‌داری به‌عنوان سیستم اقتصادی، و آزادی به‌عنوان خودآیینی فردی دارد (Rafael, 2011: 567). لیبرال‌ها با گزینش ایده بی طرفی خواستار به حداقل رساندن قدرت دولت و دخالت در شئون انسانی شده و با تأکید بر قوه خرد و عقل بشری در بهره‌مندی از حقوق خود بر این باورند که همه انسان‌ها از خرد برخوردارند و خردمندی ضامن آزادی فردی است و فرد تنها در آزادی می‌تواند به حکم خرد چنان‌که می‌خواهد زندگی کند (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۱). انسان خردمند دارای آزادی و اختیار فردی است و بر همین اساس مختار است راه سعادت را برگزیند و در مسیر آن گام بردارد؛ از این رو ناتوان شناختن انسان در برداشت صحیح از سعادت و غایات خود توسط دولت، حکایت از آن دارد که شهروند به آنچه دولت برای او برمی‌گزیند، ناچار به انتخاب است و کج‌روی از مسیر دولت، وی را از سعادت و خیر جدا می‌سازد.

برداشت انسان خردمند و مختار از راه سعادت و تحقق غایات که به باور کانت مبتنی بر خودآیینی فردی است، در تمامی حوزه‌های اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، زیباشناسی، اقتصادی و غیره قابل اعمال است. انسان با برداشت شخصی و توجه به سعادت خود می‌تواند ادامه مسیر حیاتش را در مشارکت با شخص دیگر برگزیند و خود اوست که می‌تواند و محق است زوج با

شریک را انتخاب کند؛ از این رو تلاش دولت برای راضی کردن وی به انتخاب این راه یا شخص خاص، دخالت و عدم بی طرفی محسوب می شود.

۱-۱. ایده بی طرفی در عقاید اندیشمندان

به باور بینش بی طرفی، اشخاص بر اساس حقوق و آزادی هایشان حق دارند نسبت به سرنوشت، آینده و حتی رفتار خود تصمیم گیری کنند و تمتع جویند. این رفتارها و اعمال اشخاص ناشی از غایات بالذات خود آن هاست و نظر به درونی و نهادینه بودن آن در ذات بشری، برای خود شخص دارای ارزش است؛ از این رو حکومت مشروع که بر اساس قرارداد اجتماعی نماینده آن شخص است، باید به این ارزش احترام گذارد و از آن حمایت کند. از سوی دیگر، نهاد دولت نیز در اعمال حقوق و قواعد خود نباید به گونه ای رفتار کند که شخص را از این ارزش محروم سازد یا اینکه به دلایلی قهری یا غیرقهری با این ارزش ها تقابل و برخورد کند. همچنین قوه حاکمه این حق را ندارد که با مهندسی جامعه دسترسی اشخاص را در اجرای تمنیات خویش دشوار سازد یا به شکلی غیرمستقیم، با تعصب ها و جانبداری از یک برداشت یا رفتار، دیگر عقاید و ارزش ها را محدود سازد یا آن ها را کم یا فاقد اهمیت جلوه دهد.

جان رالز از اندیشمندان معاصر در بیان اخیر اشعار می دارد: «ایده اصلی از این قرار است که با فرض حاکم بودن شرایط نسبتاً مطلوب، خیر یک فرد را عقلانی ترین برنامه بلندمدت زندگی او تعیین می کند. انسان زمانی خوشبخت است که در مسیر اجرای کمابیش موفقیت آمیز این برنامه گام برمی دارد. کوتاه سخن اینکه خیر همانا ارضای میل عقلانی است، پس باید فرض را بر این بگذاریم که هر فرد برنامه ای عقلانی برای زندگی دارد که با توجه به شرایطی که پیش روی اوست، تنظیم می شود. این برنامه ها طوری طراحی می شود تا زمینه را برای برآورده سازی هماهنگ منافع او فراهم سازد. با این برنامه، فعالیت ها به گونه ای تنظیم می شود که بتوان امیال گوناگون را بی هیچ تداخل و تزاممی برآورده کرد» (رالز، ۱۳۹۶: ۱۲۲). وی برای تبیین ارتباط خیر با حق می افزاید: «بی طرفی اخلاقی در تعریف خیر چیزی است که مطلوب است و ما از آن انتظار داریم. باور منطقی به تنهایی دارای اساس کافی برای پذیرش و قبول حق نیست و به نوعی حق را وابسته به موضوع دیگری می دارد. مضاف بر اینکه ساختار پذیرش معنوی خیر به عنوان اصول حق و عدالت باید مورد قبول واقع شده و معرفی شود. این موضوع را می توان در تمام

شغل‌ها و رفتارهای زندگی ملاحظه کرد. یک قاضی خوب در هنگام قضاوت بر این باور است که بتواند منصفانه و براساس قانون، عدالت را تحقق بخشد و از اعمال سلیق و تعصبات خود بپرهیزد» (Rawls, 1999: 355).

۱-۲. بازتاب ایده بی‌طرفی در تحلیل مفاهیم

مفهوم بی‌طرفی انسان را دارای چنان ادراک و حق برداشت از خیر و سعادت می‌داند که او را در نیل به سعادت و زندگی مطلوب خود بنا به همان ادراک و برداشت‌ها محق و قابل احترام می‌شناسد و هیچ اندیشه‌ای را بر اندیشه دیگر برتری نمی‌دهد. همچنین بر این باور است که رفتار حاکمیتی باید معطوف به حق و حقوق باشد و تصمیم‌گیری درباره خیر، سعادت، زندگی مطلوب، صلاح و غیره را به خود افراد واگذارد و از ترجیح و حمایت یک اندیشه نسبت به دیگر اندیشه‌ها بنا به تناسب و تطابق آن با سیاست خود، جانبداری نکند و مسیر را برای حمایت فرد در وصول و تحصیل مطلوب ارزشی‌اش فراهم سازد. این رهیافت دولت، احترام به اصل برابری و مساوات و نیز توجه به کرامت ذاتی انسان را ابراز می‌دارد که به‌رغم تفاوت‌های فکری، عقیدتی و فرهنگی در میان شهروندان یا تکثر اخلاقی یا پلورالیسم در جامعه، هر شهروند - حتی از اعضای اقلیت‌ها - در رسیدن به اهداف و خواسته‌های خود دارای فرصت برابر و عدم جانبداری یا قاعده‌مندسازی دولت در محرومیت از آن فرصت باشد.

بی‌طرف‌گرایان بر این باورند که قضاوت درباره شاخص‌های زندگی مطلوب و غایبات موضوعی است که باید از طریق ارزیابی‌های فردی یا تکاپوی جوامع مدنی پیگیری شود؛ حال آنکه حکومت در مدیریت جامعه سیاسی صرفاً در سطح حق (امر درست) می‌تواند بایدها و نبایدها (حقوق و تکالیف) را برای تنظیم روابط اجتماعی شهروندان دارای برداشت‌های متضاد از خیر مقرر کند (رحمت الهی، پیشین: ۱۲۴). تقدم حق بر خیر به‌عنوان شالوده و اساس ایده بی‌طرفی این مبحث را ابراز می‌دارد که دولت و قوای حاکمیتی صرفاً باید به حقوق افراد توجه داشته باشند، موضوعات معنوی و اخلاقی اشخاص را به خودشان واگذار کنند، اقداماتی چون تبیین الگوهای خیر و سعادت، گزینش یک نظام فکری و عقیدتی و بی‌توجهی به نظرات اقلیت‌ها یا مخالفان فکری را کنار بگذارند، و با احترام و تضمین حقوق فردی اشخاص از مداخله در تضادهای فکری، زیباشناختی، هنری، عقیدتی و اخلاقی اشخاص و اعضای جامعه خودداری ورزند.

شخص انسان با دارا بودن حقوق بنیادین در اختیار بهره‌مندی از آن حقوق آزاد است؛ مادام که به حقوق دیگران لطمه و خسارات وارد نسازد و دولت باید این آزادی را ارج نهاده و حمایت کند. امور خیر و صلاح فردی چیزی نیست که دولت برای آن برنامه‌ریزی کند و انسان با تمسک به خرد و اندیشه‌اش می‌تواند راه صلاح را برگزیند. آنچنان‌که رونالد دورکین معتقد است: «حکومت باید در آنچه بدان زندگی خوب گفته می‌شود، بی‌طرف باشد؛ بدین معنی که تصمیمات سیاسی باید تا بدان‌جا که ممکن است به‌نوعی اتخاذ شود که از هر باوری دربارهٔ حیات مطلوب یا آنچه به زندگی ارزش می‌بخشد، مستقل باشد» (Dworkin, 1988: 18).

معیار خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، درست و غلط برای انسان در رفتار و اعمال خود، تفکر و تعقل وی است و او تشخیص می‌دهد که به‌طور مثال، دیدن یک فیلم برای روان، سرگرمی، لذت و حتی گذران وقت وی مناسب است یا اینکه هنر و فیلم دیگری را ترجیح دهد یا از میان چندین تابلوی هنری یا هنرهای دیگر، کدام یک برای وی دلنشین‌تر است و آن را برگزیند یا اینکه چه مکتب فکری و عقیدتی را مناسب با روحیات خود انتخاب کند؛ چنان‌که این موضوع را گسترش داده و می‌توان گفت انسان مختار است که ادامهٔ راه خود را به صورت حیات سعادت‌مند برگزیند و در این راه با لحاظ حقوق دیگران و ضرر نرساندن به آنان، مسیر حیات سعادت‌مند را برگزیند و در آن گام بردارد.

بدین ترتیب شهروندان حق دارند مفاهیم خیر خویش را در زندگی فردی و اجتماعی برگزینند؛ مشروط بر اینکه حریم حق‌ها و آزادی‌های دیگر شهروندان را مورد تجاوز قرار ندهند. دولت در این برداشت از خیر شهروندان کاملاً بی‌طرف رفتار می‌کند و تنها در صورت بروز نقض حقوق دیگر شهروندان یا ایجاد ضرر و خسارات به آنان، مداخله می‌کند و با توقف اعمال فردی مانع بروز خسارات بیشتر شده یا از نقض حقوق دیگران توسط فرد مرتکب جلوگیری می‌کند و حتی با تدوین قوانین و اجرای آن به مجازات فرد خاطی می‌پردازد. این موضوع صلاحیت و دامنهٔ تحکم دولت و اعمال قانون را در حقوق شهروندی معین می‌کند و می‌توان از آن به دخالت قانونی و صلاحیت مشروع دولت برای مداخله در آزادی‌های اشخاص تعبیر کرد.

رابطهٔ اعمال حقوق فردی و محدودیت بر آن در نظریه بی‌طرفی صرفاً با نقض حقوق دیگران قابل تحقق است و به بیانی دیگر تا وقتی اقدام و رفتار یک شخص موجب نقض حقوق دیگری نشده باشد یا به قولی این رفتار با ورود ضرر و خسارات مادی و معنوی برای شخص دیگر در

شمول بزه و رفتار مجرمانه همراه نشده باشد، دولت حق مداخله در محدود کردن رفتار و اعمال وی را ندارد. مبنای ورود دولت به حریم اشخاص و منع رفتار و اعمال آنان با وقوع بزه و حضور بزه دیده قابل تصور است. چنانچه بزه دیده ای یافت نشود، این معنا را نمودار می سازد که رفتار و اعمال شخص موجب نقض حقوق اشخاص دیگر و یا ورود خسارات به آنان نشده است و دولت کماکان باید از مداخله در آن رفتار فردی پرهیز کند. موری راتبار به عنوان یکی از نظریه پردازان آزادی خواهان معتقد است: «راه از بین بردن انحراف پلیس ساده ولی مؤثر است: لغو قوانین علیه فعالیت های تجاری داوطلبانه و تمامی جرایم بدون بزه دیده. به نظر می رسد علاوه بر حذف انحراف ها، با آزادسازی نیروهای پلیس درگیر با این موضوع، پلیس را به کارویژه اصلی خود بازمی گرداند (Murry, 2009: 138).

با تئور و تشریح رویکرد دولت بر مبنای ایده بی طرفی، این دیدگاه آشکار می شود که دولت دارای نقش پاسدار و ضامن حقوق شهروندی است و چنانچه این حقوق به هر نحوی و توسط هر شخص اعم از خصوصی و عمومی نقض یا مورد تضییع واقع شود، دولت با تدابیر و سیاست های صحیح اعمال قانون، با الزام وی به جبران خسارات بزه دیده و تعیین مجازات، حمایت خود را از حقوق فردی ابراز می دارد و نظم و امنیت را به جامعه بازمی گرداند. چنانچه خود دولت نیز موجب خدشه بر حقوق فردی شده یا ضرری متوجه وی ساخته باشد، با اصلاح قانون یا رفتار مسبب ضرر به حقوق شهروندی، نسبت به احیای آن حقوق و جبران خسارات اقدام می کند. در مقابل، چنانچه اعمال و رفتار فردی در جامعه، هیچ گونه آسیب یا ضرری برای دیگر افراد جامعه نداشته باشد و حتی تأثیری بر حقوق دیگران وارد نسازد و به قولی، رفتار و عمل یک شخص فاقد آثار مخرب و زیان بار برای دیگری باشد، با توجه به اصل لاضرر و نگاه رویکرد بی طرفی درباره برداشتهای شخص از سعادت و خیر نسبت به اعمال خود و عدم مداخله دولت در این برداشتهای، گذاشتن عنوان بزه بر این عمل یا جرم انگاری آن، توجیه مبتنی بر منطق حقوقی ندارد و مشروعیت اقدامات دولت در تلاش بر جرم انگاشتن این عمل و مجازات آن را در ابهام قرار می دهد.

۱-۳. ایده بی طرفی در مقابل کمال گرایی

در تشریح و تبیین زوایای رویکرد بی طرفی دولت ها در قبال حیات مطلوب شهروندان، ناگزیر به توصیف اجمالی از دیدگاه مقابل این نظریه به عنوان رویکرد و نظریه کمال گرایی در مکاتب

فلسفی و کلامی هستیم تا با آن تحلیل، مبحث را قابل تأمل و قیاس سازیم.

رویکرد کمال‌گرایی دولت در قبال شهروندان دارای قدمت و جایگاهی به درازای عمر ساختارهای نخستین دولت‌شهرها و دولت‌ملت‌ها و اندیشه فلاسفه کهن همچون افلاطون و آگوستین مقدس است. این رویکرد با ظهور مسیح و درهم آمیختگی آموزه‌های دینی با سیاست‌های حاکمیتی، بر استحکام جایگاه خود افزود و با شیوع مکاتب اصالت جمع و فایده‌گرایی بدنه خود را تناورتر کرد. رویکرد کمال‌گرایی در دولت‌های ژاندارم و بزرگ‌رفاهی بر گستره آن برگ‌ویار بیشتری بخشید و چهره خوشایندی را برای نافیان حقوق فردی و فردگرایان جلوه‌گر داشت.

بنیان فکری و نظری رویکرد کمال‌گرایی بر تقدم خیر بر حق استوار است و اخلاق فضیلت‌گرا را مبنای توجیه اعمال دولت در قبال سعادت و زندگی مطلوب شهروند ابراز می‌دارد. «براساس رویکرد کمال‌گرایی، نهاد دولت فراتر از ایفای کارکردهای مادی چون تأمین امنیت، بهداشت و رفاه عمومی، متولی رسالتی والاتر یعنی تربیت شهروند خوب است و باید به پشتوانه منابع عمومی و قوه قهریه، چون مربی جامعه عمل کند. در یک کلام، برترین فعل سیاسی نهاد یا حکومت آن است که کمال تمام انسان‌ها را ارتقا بخشد» (رحمت الهی، پیشین، ۱۷)

تبیین نقش مربی برای دولت در تربیت شهروندان، عجز مردم در تشخیص مصلحت خود را ابراز می‌دارد؛ آنچنان‌که به عقیده هگل، مردم اغلب نمی‌توانند برترین مصلحت خود را تشخیص دهند و قادر نیستند در پیشبرد سیاست‌های عمومی اجتماع، تلاش‌های بی‌نظرانه‌ای داشته باشند. به تعبیر او دانستن اینکه یک فرد چه اراده می‌کند و از آن برتر، دانستن اراده مطلق (عقل)، ثمره ادراک و بصیرتی عمیق است که بی‌شک عوام از آن بی‌بهره‌اند (بالوی، ۱۳۹۶: ۱۳۶). ازسوی دیگر، تبیین نقش مربی برای دولت بیانگر این نگاه است که در جامعه هم شهروند خوب وجود دارد و هم شهروند بد. دولت با تعریف خود برای نمونه برتر شهروند خوب که حق حاکمیت را از آن خود دانسته است، باید فضایل و خوبی‌های خود را همچون الگویی برای شهروندان تعریف کند تا آنان را به راه درست و سعادت هدایت کند. به نظر می‌رسد این تفکر از دیدگاه ارسطویی نشئت گرفته باشد: «برای آنکه کشوری به صورت کمال مطلوب پدید آید، همه افراد آن باید فضیلت شهروند خوب را داشته باشند، ولی محال است همه ایشان فضیلت یک آدم خوب را داشته باشند؛ مگر آنکه مقرر داریم تنها آدم‌های خوب یا بد از حق شهروندی برخوردار باشند» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۰۹).

کمال‌گرایی با پیروی از فضایل اخلاقی به دولت این اجازه را می‌دهد تا معیارهای فضیلت را برای جامعه تعریف کند و شهروندان را مطابق با این معیارها بسنجد و در صورت عدم تطابق رفتار شهروند با فضایل معرفی شده، نسبت به هدایت و تربیت قهری او اقدام کند. در این دیدگاه، دولت مسئولیت و حق دارد که خیر و بهروزی همه شهروندان را پرورش دهد و آن‌ها را - ولو به اجبار - از برخی اقدامات و ویژگی‌ها که به آنان صدمه می‌زند یا خفیف می‌کند، بازدارد (Finnis, 1987: 434). ژوزف رز یکی از طرفداران رویکرد کمال‌گرایی دولت‌ها، با ابراز مفهوم خودآیینی شخصی که جدای از خودآیینی کانت و آن چیزی است که طرفداران ایده بی طرفی بدان توجه دارند، معتقد است در دنیای مدرن و با تنوع و گستردگی حوزه‌های ذهنی و فعالیتی شهروندان در جامعه، یافتن راه صحیح به راحتی امکان‌پذیر نیست و نیازمند هدایت‌هایی در بهروزی و سعادت افراد است. از نظر وی، این وظیفه دولت بر شمرده می‌شود و دولت‌ها با شناخت راه‌های صحیح و معرفی آن به شهروندان از آسیب‌های کج‌روی و فروپاشی جلوگیری می‌کنند و این باور را تجلی می‌دارند که سهم یک لحظه از زندگی افراد در بهروزی آنان از دیگر لحظات زندگی‌شان جدا نیست؛ بر این اساس بهروزی مردم تا اندازه‌ای به بخش‌های مختلف زندگی‌شان بستگی دارد که با الگوسازی‌های مناسب این بهروزی تحقق می‌یابد (Raz, 2004: 269).

بدین ترتیب دولت برای مداخله در امور اخلاقی و غایات انسانی شهروندان، خود را محق دانسته و اهداف این دخالت را در ثمره زندگی سعادت‌مند برای بشریت تعریف می‌کند. در چنین حالتی مفاهیم بزه، بزه‌کار و بزه‌دیده آشکال دیگری به خود می‌گیرد که در رفتار اشخاص و ورود ضرر و لطمه یا تضییع حقوق دیگران برای پیدایش بزه‌دیده و اعاده و حمایت از حقوق بزه‌دیده خلاصه نمی‌شود، بلکه رفتار و اعمال اشخاص خارج از اسلوب و قواعد ترسیمی دولت برای وصول به سعادت را شامل می‌شود. این دیدگاه، شهروندان را به طور قهری و غیرقهری در مسیری قرار می‌دهد که به خواست و اراده دولت مستقر شده است و انحراف از این مسیر به نوعی سرپیچی و بزه‌کاری و مستوجب مجازات تلقی می‌شود؛ از این رو شخص به صرف خودآیینی و برخوردار بودن از حقوق فردی و طبیعی خود نمی‌تواند هر رفتاری را انجام دهد و بنا به اعتقاد خود برای آینده و سعادت برنامه‌ریزی و رفتار کند. رویکرد کمال‌گرایانه این حق را برای دولت قائل است که بدون وجود بزه‌دیده و به صرف رفتار خلاف اخلاق، نظم و مصالح عمومی نسبت به یک کردار انسانی جرم‌انگاری کند و شخصی را که عمل و رفتار او در تضاد یا مغایر با معیارهای

دولت برای خیر است، بزهکار انگاشته و اعمال مجازات کند که به نوعی جرم‌انگاری حداکثری و مداخله‌جو منتهی می‌شود.

با این تفاسیل، دولت کمال‌گرا برای جلوگیری از کج‌روی شهروند و خروج وی از فضیلت که منافع و مصالح عمومی را نیز به خطر می‌اندازد، می‌تواند با حق استفاده انحصاری خود از ابزار خشونت در وضع مجازات، هدایت جامعه را به سوی کمال مطلوب عملی سازد. این دیدگاه را می‌توان تا حدودی برگرفته از اندیشه آکویناس قدیس نیز دانست. به باور وی کشتن بزهکار یا گناهکار اگر برای خیر تمامی جماعت ضروری باشد، مجاز است و آن را چنین توجیه می‌کند که هر جزئی تابع کل است، مانند ناکامل که تابع کامل است. به این سبب هر جزئی به‌طور طبیعی در خدمت کل است؛ از این رو هر آئینه برای نجات کل تن ناگزیر باشد، باید اندام تباه‌شده را برید. باری هر شخص خاص نسبت به کل جامعه مانند جزء نسبت به کل است؛ در نتیجه اگر کسی برای جامعه خطرناک باشد و چنانچه گناهی وی را فاسد کند، کشتن او درست و نیک است تا خیر عموم حفظ شود (باربیه، ۱۳۹۶: ۶۲).

در نقد کمال‌گرایی می‌توان گفت دولت را نهاد برتری می‌داند که دارای دانش و شناخت خیر از شر و تجویز آن برای شهروندانی است که قادر به تشخیص خیر و شر نیستند و باید برای بهروزی و سعادت خود تابع الگوهای دولتی باشند و در صورت خروج از این الگوها، مستحق تنبیه و مجازات خواهند بود (Tahzib, 2019: 150). این نگرش را می‌توان ترقی و بسط اندیشه‌های افلاطون و ارسطو و برگرفته از قدیسان کهن همچون آگوستین و آکویناس دانست که با حکایت‌هایی همچون حاکم فیلسوف یا خرد ناب، تاکنون به مسیر خود ادامه داده است. «شخصی بر جماعت یا باهمادی فرمانروایی دارد. اگر و فقط اگر بداند یا بفهمد که چه چیزی برای آن جماعت یا باهماد خیر است و جماعت یا باهماد را به سمت آن هدایت کند و اجزای افسارگسیخته یا ارادی آن را کنترل کند، یا به‌طوری‌که آن‌ها هم یاور پی‌جویی باشند تا مانع آن... همه انسان‌ها قادر نیستند شناخت و دانش انسان عادل را داشته باشند و آن‌هایی که چنین توانی ندارند، باید تابع حاکمیت کسی باشند که می‌فهمد خیر چیست» (همپتن، ۱۳۸۹: ۵۵).

بنا به مراتب آمده، دولت کمال‌گرا خود را محق و سزاوار آن می‌داند که بر رفتارها و اعمال شهروندان نظارت داشته باشد و چنانچه ناهنجاری و عدم تطابقی از رفتار شهروند با الگوهای بهروز و کمال مطلوب ملاحظه شود، به جهت حفظ مصالح و منافع جامعه با جرم‌انگاری آن و تعیین مجازات، از خود بازتاب نشان دهد و اعمال حاکمیت کند. این جرم‌انگاری حتی اگر

رفتار و فعل شخص موجب ضرر به شخص دیگر یا حتی جامعه نشود، به زعم دولت که خارج از الگوهای فضیلت، ارتکاب فعل صورت گرفته است، بزه تلقی شده و قابل مجازات است.

۲. رویکرد بی طرفی در جرایم بدون بزه دیده

پس از بیان مفاهیم و مبانی رویکرد بی طرفی دولت در قبال اعمال و رفتار اشخاص و بررسی دامنه دخالت حکمرانان در تحدید حقوق و غایات انسانی به صرف وقوع بزه با تضييع حقوق و آزادی های دیگران یا بروز خسارات به آنان، و قیاس این رویکرد با عملکرد دولت های کمال گرا، ادامه بحث را به رویکرد بی طرفی در جرایم بدون بزه دیده معطوف می کنیم و می کوشیم حدود اختیارات و صلاحیت دولت ها را در جرم انگاری رفتار شهروندان که فاقد بزه دیده است یا موجب تضييع حقوق دیگری نمی شود، بررسی کنیم. همچنین در مقایسه با دولت های کمال گرا، عملکرد دولت ها نسبت به این رفتارها مورد تأمل قرار می گیرد و در نهایت راهبرد متعادلی که هم حقوق فردی را تضمین کند و هم مصالح و منافع عمومی را صیانت بخشد، مورد توجه قرار گیرد، زیرا اگر به حقوق فردی به مثابه حقوق طبیعی انسان و به جامعه از دیدگاه اتمیسم نگریسته شود، دیدگاه اخیر می گوید هر یک از ما افراد مستقلی هستیم که از حالت های منحصر به فرد آگاهی مان ساخته شده ایم که تنها خودمان بدان دسترسی داریم و نیز از توانایی ها و نیازهایی شکل گرفته ایم که مستقل از دیگران، آن توانایی ها و نیازها را داریم (فی، ۱۳۸۶: ۶۲) از این رو شخص از دخالت دولت در نیل به غایات وی بی نیاز بوده و بر اساس توانایی و اندیشه فرد به صورت خودآیین می تواند سعادت خود را بنا سازد.

سیاست جنایی ارزشی یا ایدئولوژیک سیاستی متکی بر باید و نبایدهایی است که محصول تحقیقات میدانی و آمارهای جنایی نیست، بلکه مستند به اصول اخلاقی یا فرامین شرعی یا ارزش های فرهنگی جامعه است. در حالی که نگرش کمال گرایی با نگاهی ارزشی به جرم انگاری رفتارها می پردازد، ایده بی طرفی با قرابت به سیاست جنایی مشارکتی به ایجاد همبستگی نهادهای مردمی و شهروندان با دولت در مورد ماهیت، رسالت و اهداف مجازات در مراحل تدوین و اجرای آن (مشارکت در قانون گذاری و تعیین خط مشی های کلی در فرایندهای قضایی) توجه دارد.

۱-۲. مبانی جرم‌انگاری با ایده بی‌طرفی یا کمال‌گرایی

بر اساس دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلف از جمله پذیرش کمال‌گرایی یا بی‌طرفی، برخی رفتارها در قانون به‌عنوان جرم شناسایی شده و عمل جزایی همراه با مجازات توجیه می‌شود. بر اساس تعریف سوکانتو، جرم‌انگاری محدوده‌ای است که قانون‌گذار معین کرده است و برای آن مجازات یا سرزنش به وسیله اعضای جامعه یا دولت در نظر گرفته شده است (معظمی، ۱۳۹۶: ۱). بنابراین از دیدگاه نهاد قانون‌گذار، ارتکاب پاره‌ای اعمال و رفتارها ممنوع است و چنانچه شخصی مرتکب آن اعمال و رفتار شود، از دیدگاه قانون‌گذار مجرم محسوب می‌شود و مستوجب مجازات است؛ از این‌رو شناخت اینکه بر چه مبنا و اندیشه‌ای پاره‌ای افعال جرم تلقی می‌شود و جرم‌انگاری بر کدام مبانی استوار است، حائز اهمیت است.

در این باره دو اندیشه مرکزی وجود دارد: اندیشه ذات‌گرایانه و صورت‌گرایانه. در اندیشه ذات‌گرایانه، جرم به‌خودی‌خود رفتاری ناپسند و نادرست است و ذات و ماهیت رفتار به گونه‌ای است که ما بدون هیچ عامل و واسطه‌ای آن را جرم به‌شمار می‌آوریم، اما بر پایه اندیشه صورت‌گرایانه، جرم رفتاری است که ما آن را جرم می‌خوانیم. جرم‌بودن یک رفتار به خوانش ما پیوند دارد و چون ما آن را جرم می‌خوانیم، جرم است نه آنکه به‌خودی‌خود ناپسند و زشت باشد، بلکه نام‌گذاری ما آن را ممنوع و قابل مجازات می‌سازد (منصورآبادی، ۱۳۹۴: ۹۶). این اندیشه‌ها مبنای خود را بر ناپسند و نادرست بودن رفتار و نیز برداشت شخصی یا عمومی از یک رفتار در جرم‌انگاری آن استوار می‌سازد. چنانچه بر این باور اکتفا کنیم می‌توان چنین برداشت کرد که اندیشه ذات‌گرایانه قائل به قوانین طبیعی، و اندیشه صورت‌گرایانه با توجه به استنتاج اشخاص دیگر از ظاهر یک عمل در جرم‌انگاری آن، دارای منشأ قوانین وضعی است که همان وضع قوانین توسط نهادهای حاکمیت در جرم‌انگاری است.

با توجه به تکثر اخلاقی یا پلورالیسم و اختلاف‌های فرهنگی، مذهبی، قومی، سیاسی و اجتماعی در میان جوامع، برداشت از یک رفتار و جرم‌انگاری آن مبنای دقیقی برای تعریف جرم نیست. از سوی دیگر، با توجه به اینکه جرم‌انگاری‌ها توسط نهاد حاکمه تقنین می‌یابد، همواره در تحول قدرت‌ها و رژیم‌های حاکمیتی امکان تغییر یا جرم‌زدایی از یک رفتار مجرمانه و جرم‌انگاری جدید وجود دارد؛ از این‌رو در تعریف جرم همواره دچار تغییرات و بازنگری‌هایی خواهیم بود که نشان می‌دهد نمی‌توان رفتاری را قاطعانه جرم انگاشت، مگر اینکه در تعریف

جرم دارای شاخص‌های ثابت و حتی الامکان تغییرناپذیری باشیم (جعفری، ۱۳۹۲، ص ۲۳۴).

با مطالعه بحث‌های فلسفه سیاسی و تحلیل قوانین کیفری در می‌یابیم که قانون‌گذاران بر پایه اصل زیان و سه نگرش «پدرسالاری»، «اخلاق‌گرایی» و «کمال‌گرایی» به جرم‌انگاری دست می‌زنند و البته نگاهی نیز به مصلحت جامعه دارند. بر اساس اصل زیان، رفتارهایی باید جرم‌انگاری شود که سبب زیان به فرد یا جامعه می‌شود. طبق نگرش پدرسالاری فرد نه تنها حق ندارد به دیگران آسیب برساند، بلکه نمی‌تواند به خود نیز آسیب برساند و حکومت همانند پدر نسبت به فرزند، مانع زیان‌رساندن شخص به خودش می‌شود. بر اساس اخلاق‌گرایی علاوه بر رفتارهای زیان‌آور، در اعمالی که سبب نقض ارزش‌های اخلاقی می‌شود نیز باید جرم‌انگاری شود، و بنا بر کمال‌گرایی، علاوه بر این دو، باید رفتارهایی که سبب سقوط معنوی و آسیب به تصمیم‌های اخلاقی فرد می‌شوند نیز جرم شناخته شوند تا فرد به کمال معنوی دست یابد (محمودی، پیشین: ۲۴۴).

در اینجا آنچه دارای اهمیت است، تحدید حدود اختیار و ورود حقوق کیفری مگر در موارد خاص است. از آنجاکه واکنش کیفری علیه مهم‌ترین منافع فرد یعنی احترام، حیات، آزادی و مالکیت وی صورت می‌گیرد و آنچه قواعد بازی و انتخاب‌شدن را تعیین و حقوق کیفری را وارد زندگی افراد می‌کند، مفهوم «جرم‌انگاری» است، با این حجم از اختیار انتظار می‌رود نظام کیفری سراغ افراد و اعمالی برود که علیه افراد یا امنیت و آرامش جامعه ضرر مستقیم و قابل توجه و جبران‌نشده وارد کنند؛ به گونه‌ای که آزادی‌ها و حقوق بنیادین شهروندان در معرض خطر قرار نگیرد. اینکه جوامع در کدام قسمت از بازه کمال‌گرایی تا بی‌طرفی حرکت می‌کنند یا قرار دارند، بر ماهیت و جوهر جرم‌انگاری آن‌ها نیز تأثیرگذار است. مفاهیمی که در شکل‌گیری بازه کمال‌گرایی و جرم‌انگاری تا بی‌طرفی و جرم‌زدایی از برخی مصادیق مؤثر هستند، «حق»، «اخلاق» و «آزادی» است، اما دامنه و گستره توسعه حقوق فردی، آزادی فردی و اخلاق فردی تا کجاست و معیار برای یک جامعه متمدن و درعین حال کارآمد و سالم، ضوابط آزادی فردی است یا نظم جمعی و عمومی؟ در هر دو حالت، نمی‌توان پذیرفت که نظام آزادی‌ها صرفاً تابع خواست و تمایلات افراد جامعه یا حاکمان باشد و باید نظم معقولی در حدود ورود حقوق کیفری حکمرانی کند (مطهری، ۱۳۵۷: ۱۷).

۲-۲. نقش ایده بی طرفی در جرم‌انگاری یا جرم‌زدایی

پیرامون نقش پذیرش ایده بی طرفی تا کمال‌گرایی توسط دولت‌ها و ارتباط این مبحث حقوق عمومی با مباحث حقوق کیفری، بیشترین ارتباط را می‌توان در جرم‌انگاری یا جرم‌زدایی رفتار شهروندان یافت. اینکه برخی جرایم به اصطلاح بدون بزه‌دیده در کدام قسمت از این بازه قرار می‌گیرند، تحت تأثیر دیدگاه‌های اخلاقی و سیاسی جوامع قابل بررسی است. باید توجه داشت در جرم‌انگاری و شناخت جرایم، عناصر سه‌گانه بزه‌دیده، خسارت و رضایت نقش کلیدی دارند. به نظر می‌رسد شناسایی جرایم بدون بزه‌دیده به دلیل وارد کردن اخلاق در قانون از طرف نظام و با توجه به امنیت سیاسی، اقتصادی، بهداشتی و اجتماعی است که گرچه بزه‌دیده مستقیم یا معینی ندارند، خلاف رضایت واقع نشده‌اند و صرفاً می‌توان برای آن‌ها بزه‌دیده فرضی متصور شد. در این جرایم، خسارت و ضرر علیه شخص دیگری نیست، بلکه می‌تواند علیه خود شخص باشد یا با همکاری و توافق شخص دیگری که درگیر در محل بوده است، ارتکاب یابد و شکایتی از سوی افراد دیگر نزد پلیس اقامه نشده باشد. از آنجاکه کسی از وقوع این جرایم متحمل ضرر و زیان نمی‌شود و اثبات آن نیز دشوار است و اغلب نفع فرد در پنهان کردن و کتمان آن است، اغلب جرایم بدون بزه‌دیده به مراجع کیفری اعلام یا اثبات نمی‌شوند و رقم بالای بزهکاری در این موارد اعتبار آمارهای جنایی را نیز مخدوش می‌کند. به نظر می‌رسد توسعه دامنه جرم‌انگاری این رفتارها مداخله در حریم خصوصی شهروندان، مجرم کردن تمام شهروندان در یکی از این مصادیق، تورم جمعیت کیفری، کاهش جایگاه و کارآمدی حقوق کیفری، کاهش توانمندسازی و ظرفیت سیستم در برخورد با جرایم جدی‌تر و دور شدن حقوق کیفری از اهداف خود است. گرچه نظریه پردازان برای مبانی جرم‌انگاری جرایم بدون بزه‌دیده دیدگاه‌هایی مانند پدرسالاری قانونی، اخلاق‌گرایی قانونی، مصلحت دینی و عفت عمومی و در نهایت منافع و مصالح اجتماعی و نظم اجتماعی را مطرح کرده‌اند، اما تمام موارد در واقع توجیه جرم‌انگاری و در راستای نگاه کمال‌گرایی است (فهیمی بافتی، ۱۳۹۰: ۴)؛ در حالی که بهره‌گیری از این ضوابط به اندیشه‌های سیاسی و فرهنگی حکومت‌ها بستگی دارد و هر یک از آن‌ها از دل اندیشه سیاسی و فرهنگی متناسب با خود می‌روید.

برخی در توجیه جرم‌انگاری جرایم بدون بزه‌دیده بیان می‌دارند این جرایم نیز به نوبه خود دارای بزه‌دیده هستند؛ برای مثال بزه‌دیده مرتبط (خانواده، اقوام، دوستان)، بزه‌دیده غیر مستقیم

(جامعه به طور کلی) یا بزه‌دیده بزه‌کار (خود بزه‌کار)؛ از این رو تمام جرایم دارای بزه‌دیده هستند و عدم جرم‌انگاری آن‌ها براساس ایراد بدون بزه‌دیده بودن مردود است (زهامی، ۱۳۸۵: ۱۹). در ردّ این بحث می‌توان به حاکمیت نگرش کمال‌گرایی و تصمیم‌گیری به جای شهروندان و پدرسالاری اشاره کرد. برای مثال در جایی که خود بزه‌کار بزه‌دیده است و این امر توسط فردی عاقل، بالغ و مختار و قاصد محقق شده است، چه دلیلی بر ورود به حریم تصمیم‌گیری وی جز تحقق ایراد ضرر به دیگری وجود دارد؟ در غیر این صورت، هرگونه استقلال رفتاری و حریم شخصی افراد نقض خواهد شد؛ کما اینکه در حال حاضر نیز حقوق کیفری برخی کشورها اقدام به جرم‌انگاری وسیعی در قلمروهای مربوط به نظم عمومی مانند آلودگی محیط زیست، سلامت و امنیت در محیط کار، تأمین اجتماعی، مالیات، حمل و نقل جاده‌ای، خدمات مالی و مصرف الکل و مواد مخدر کرده است (جعفری، پیشین: ۲۹۵).

شناسایی این حجم عظیم از جرایم تازه تأسیس را نمی‌توان با توسل به اصول کلی حقوق کیفری تحت تعقیب قرار داد و باید پذیرفت به نوعی هشدار در نقض حقوق فردی است. برخی جوامع نیز در این بازه و در عین قائل بودن به آزادی‌های فردی، برخی رفتارها را اقدام علیه نظم عمومی دانسته‌اند و جرم‌انگاری کرده‌اند اما گزینشی بوده است و پیرامون عدم جرم‌انگاری برخی رفتارها علیه نظم عمومی، مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. گاه نیز جوامع برخی مصادیق جرایم بدون بزه‌دیده را به دلیل مشارکت سازمان‌یافته عمده در ارتکاب آن‌ها (مانند جرایم مواد مخدر یا دایر کردن مراکز فحشا)، دامنه وسیع تأثیر اجتماعی و اقتصادی آن‌ها (مانند پولشویی) و یا تحت عنوان مداخلات مبتنی بر نظم عمومی که رفتارهای علنی و عمومی در سطح جامعه است و باعث به هم ریختن نظم عمومی جامعه و اخلال در روند جاری اداره کشور می‌شوند، جرم‌انگاری می‌کنند (Scheb, 1999: 184). پذیرش همین دیدگاه زمینه جرم‌انگاری‌های گسترده و ورود به حریم شخصی و اخلاق شهروندان را مهیا می‌سازد. شناسایی جرایم جنسی و هرزه‌نگاری همواره از دغدغه‌های جوامع مختلف بوده است، ولی باید در نظر داشت زشت بودن عمل برای برخورد کیفری با آن کافی نیست؛ وقتی تقیّد و التزام درونی برای شخص وجود ندارد. زشت بودن یک عمل تنها با مقیاس معیارهای اخلاقی قابل اثبات است و حال آنکه التزام قانونی اخلاق ممکن نیست (Hart, 1968: 32).

نظم‌پذیری و ایجاد انسجام، تقیّد و اخلاق انسانی و دینی در جامعه از اصول رفتاری

حکومت‌ها و شهروندان در حریم شخصی و اجتماعی آن‌هاست، اما نمی‌توان انتظار داشت برای تمام مصادیق این تقید اخلاقی و رفتاری از مداخله‌های پلیسی و نظام کیفری استفاده کنیم. اگر حکومتی با تمام ابزار حکومت‌داری و کنترل مردم، از رفتارهای شخصی و جزئی تا سازمان‌یافته و خطرناک را در ترازوهای حقوق کیفری ارزیابی و وزن‌دهی کند، نقش حقوق و کارکرد سایر نگرش‌های حقوق در جبران خسارت، داوری‌ها، میانجی‌گری، و الزام‌های قانونی قراردادی و غیرقراردادی حذف و بی‌ارزش می‌شود و تنها پاسخ برای هر رفتار در حقوق کیفری طلب می‌شود. این امر، علاوه بر بالابردن خشونت فکری و اخلاقی مردم، شکایت کیفری و التزام‌های حقوق کیفری را برای هر اختلافی می‌طلبد. از سوی دیگر، تورم حقوق کیفری در پرونده‌های غیرضروری و کاهش بازدهی حقوق کیفری در پرونده‌های سنگین را شاهد خواهیم بود؛ امری که در سال‌های اخیر با مباحث جرم‌زدایی، کیفرزدایی و قضازدایی کم‌وبیش در کشورهای مختلف پذیرفته شده است و درجه و میزان آن در عملکرد کشورها براساس اندیشه سیاسی‌شان متفاوت بوده است.

چنانچه نظام سیاسی بر پایه اندیشه ترجیح خیر استوار شود، قلمرو جرم‌انگاری گسترده می‌شود و ناگزیر به ایده کمال‌گرایی و نگرش پدرسالاری و اخلاق‌گرایی قانونی نزدیک می‌شود که به دنبال حفظ ضوابط اخلاقی زندگی مردم است (Coons Weber, 2013: 18) و می‌کوشد آنان را از انجام عملی که به زیان روحی‌شان است، بازدارد (پدرسالاری قانونی)؛ یا برای نگه‌داشتن سنت‌های اخلاق جامعه آنان را به پایبندی به ارزش‌های جامعه و ادار می‌کند (اخلاق‌گرایی قانونی). گاه نیز آنان را به انجام عملی و می‌دارد که مشخص شده است سبب خیر و صلاح و فضیلت‌شان می‌شود (کمال‌گرایی قانونی) (قماش‌سی، ۱۳۸۹: ۱۶۶). در واقع، بازتاب دیدگاه کشورها را می‌توان از نظر پذیرش ایده کمال‌گرایی تا بی‌طرفی در قلمرو و میزان جرم‌انگاری جرایم بدون بزه‌دیده ملاحظه کرد. هرچه میزان نزدیکی به سر طیف کمال‌گرایی بیشتر باشد، قلمرو این جرایم وسیع است و هرچه فاصله از طیف کمال‌گرایی بیشتر شود و به سر دیگر طیف یعنی بی‌طرفی حرکت کند، قلمرو این جرایم محدودتر می‌شود. نمی‌توان کشوری را یافت که در طیف نهایی بی‌طرفی و جرم‌زدایی محض از تمام مصادیق جرایم بدون بزه‌دیده قرار گرفته باشد، بلکه تمام کشورها بسته به میزان پذیرش کمال‌گرایی و بی‌طرفی، دارای درجه و درصدی از پذیرش کیفری مصادیق این جرایم هستند.

نتیجه آنکه جرم‌انگاری، تصمیم مرجع صلاحیت‌دار برای تحدید آزادی آدمی است. هریک از ضوابط فوق در تحدید آزادی انسان دارای دامنه و طیف هستند. در بی‌طرفی، ملاک زیان قابل‌احراز به دیگری است تا به سمت ضرر به ارزش‌های اجتماعی حرکت نکند و در نهایت در کمال‌گرایی، جرم‌انگاری برای حفظ فضیلت‌ها و ماوراء است.

نتیجه‌گیری

شناسایی مصادیق مختلف رفتارهای خلاف هنجارها و ارزش‌های حاکم بر جامعه در قلمرو حقوق کیفری را نمی‌توان از اهداف این شاخه از حقوق دانست. حوزه وسیع جرم‌انگاری‌ها و مقررات کیفری نوین که به زندگی اجتماعی افراد مربوط می‌شود، تصورات سنتی را در مورد حقوق کیفری تضعیف کرده است. از یک‌سو برخی از اساسی‌ترین حقوق و آزادی‌های شهروندان را نقض می‌کند و از سوی دیگر، اندیشه‌ها و تصورات دربارهٔ دادرسی عادلانه را با چالش مواجه می‌کند و اندیشه‌های متعارف و سنتی آزادی‌های فردی و حقوق شهروندی در مورد مرزهای بین حقوق و فرایند کیفری در آن کشور مورد محک قرار می‌گیرد.

برخی جریان‌های فکری طرفدار جرم‌زدایی از این اعمال هستند یعنی عقیده دارند عناوین مزبور از قلمرو قانون مجازات خارج شده‌اند و صرفاً موضوع مباحث فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و سیاسی هستند. در برخی کشورها پاره‌ای از مصادیق این امر پذیرفته شده است و برخی مصادیق که برای بشریت خطرناک به نظر می‌رسند مانند آلودگی محیط زیست، قاچاق مواد مخدر و غیره باقی مانده‌اند. در حالی که در برخی جوامع، دامنهٔ مصادیق این جرایم را وسیع‌تر و شامل جرایم شخصی و اخلاقی مربوط به زندگی فردی نیز می‌بینیم. در این مقاله، قواعد قرارگیری هریک از جوامع را در مسیر و قلمرو جرم‌انگاری و جرم‌زدایی تمام یا برخی از مصادیق جرایم بدون بزه‌دیده را براساس نگرش کمال‌گرایی و بی‌طرفی، مورد بررسی و تحلیل قرار دادیم تا روشن شود هرکدام از نگرش‌ها در شناسایی و چگونگی و میزان برخورد با جرایم بدون بزه‌دیده تا چه اندازه مؤثرند. امروزه در بیشتر کشورهای پذیرفته شده است که قلمرو جرم‌انگاری (استفاده از ضمانت‌اجرای کیفری) باید به مواردی محدود شود که منافع اساسی و حیاتی آحاد جامعه لطمه دیده باشد؛ درغیراین‌صورت برای حمایت غیراساسی، صرف ضمانت‌اجراهای مدنی و در مواقعی اداری کافی است و نباید بی‌دلیل پای حقوق کیفری و سلاح مجازات را به میان کشید.

به نظر می‌رسد رویکرد حقوق ایران تا حد زیادی به دیدگاه کمال‌گرایی تمایل دارد، ولی در برخی مصادیق در حوزه جرم‌انگاری و جرم‌زدایی‌های اخیر پس از تصویب قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و به‌تازگی براساس سیاست‌های مربوط به کاهش تورم کیفری و جمعیت زندان و با تصویب قانون کاهش حبس‌های تعزیری مصوب ۱۳۹۹، نگرش بی‌طرفی تا حدودی قانون‌گذار و قضات را در توسعه مفاهیم کیفری و ورود به حریم زندگی شهروندان محدود کرده است.

بنا به اصل حداقلی بودن حقوق کیفری و تورم حقوق کیفری از لحاظ شناسایی عناوین و نرخ ورودی پرونده‌های کیفری به قوه قضاییه و آمار محکومان و رقم زندانیان در کشورمان، می‌توان پیشنهاد داد برخی جرایم که سابقه شرعی ندارند، چنانچه حفظ نظم در جامعه به نوع دیگری غیر از جرم‌انگاری در این جرایم قابل تأمین باشد، یا مصلحت جامعه اقتضا کند، امکان جرم‌زدایی از آن‌ها فراهم شود. در همین راستا معاونت حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح طی گزارشی ۱۰۵ عنوان جزایی را که در مجموعه قوانین کیفری موجود برای آن‌ها مجازات تعیین شده است، استخراج کرده است و ضمن ارائه به رییس قوه قضاییه پیشنهاد کرده تا این عناوین از دایره قوانین جزایی خارج شود (سازمان قضائی نیروی مسلح، ۱۳۸۱: ۷۲)؛ بدین ترتیب امکان جرم‌زدایی از تعدادی جرایم بدون بزه‌دیده مستقیم وجود دارد مانند تخلفات رانندگی، مقررات استفاده از کمر بند ایمنی و کلاه ایمنی، حمل اسلحه و مواد منفجره، اعتیاد به مواد مخدر. همچنین توسعه جدی سیاست‌های مربوط به کاهش جمعیت زندان‌ها و محدود کردن مجازات برای مجرمان بار اول در جرایم تعزیری درجه ۷ و ۸ یا محدود کردن ضوابط رسیدگی در جرایم منافی عفت می‌تواند در راستای تحقق ایده بی‌طرفی و رعایت حقوق و آزادی‌های شهروندان در راستای سند امنیت قضایی، قانون حقوق شهروندی، قانون پیشگیری از جرم و بیش از همه فرمان هشت ماده‌ای حضرت امام خمینی (ره) راهگشا باشد.

با توجه به ویژگی‌های این جرایم و آثار و چالش‌هایی که جرم‌انگاری این‌گونه اعمال و رفتارها به دنبال دارد، و به دلیل پرهیز از معایب جرم‌انگاری‌های افراطی که نوعی مداخله بیش از حد در حریم خصوصی اشخاص است و ناکامی حقوق کیفری در بازدارندگی از این جرایم، جرم‌زدایی از آن‌ها ضروری به نظر می‌رسد، زیرا جرم تلقی کردن آن‌ها به لحاظ منطقی توجیهی ندارد و ماهیت این رفتارها به گونه‌ای است که با به‌کارگیری اقدامات غیرکیفری و سازوکارهای تأمینی،

تربیتی و فرهنگی می‌توان دامنه‌شان را محدود ساخت و توسل به حقوق کیفری را به‌عنوان آخرین
حربه تجویز کرد (Bahrami, 2015: 1).

منابع

۱. اداره کل سازمان قضائی نیروهای مسلح (۱۳۸۱). «گزارش جریان جرم‌زدایی در قوه قضائیه»، گزارش تحلیلی، تهران: سازمان قضائی نیروهای مسلح، شماره ۴۱.
۲. ارسطو (۱۳۴۹). سیاست، حمید عنایت، تهران: انتشارات فرانکلین، چاپ دوم.
۳. باریه، موریس (۱۳۹۶). عبدالوهاب احدی، مدرنیته سیاسی، تهران: نشر آگه، چاپ اول.
۴. بالسوی، مهدی و بیات کمیتکی، مهناز (۱۳۹۶). دولت حق بنیاد، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ اول، جلد اول.
۵. بشیریه، حسین (۱۳۷۸). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن ۲۰، تهران: نشر نی، چاپ اول.
۶. بهرامی، ندا (۱۳۹۴). «رویکرد بزه‌دیده‌شناسی به جرایم بدون بزه‌دیده»، کنفرانس ملی هزاره سوم و علوم انسانی، شیراز، مرکز توسعه آموزشهای نوین ایران.
۷. جعفری، مجتبی (۱۳۹۲). جامعه‌شناسی حقوق کیفری: رویکردی انتقادی به حقوق کیفری، تهران: نشر میزان، چاپ اول.
۸. راسخ، محمد و رفیعی، محمدرضا (۱۳۸۹). «نسبت حکومت با زندگی مطلوب»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۶۱: صص ۵۹-۷۶.
۹. رالز، جان (۱۳۹۶). نظریه‌ای در باب عدالت، ترجمه مرتضی نوری، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
۱۰. رحمت الهی، حسین و شیرزاد، امیر (۱۳۹۶). کمال‌گرایی و بی‌طرفی، تهران: نشر مجد، چاپ اول.
۱۱. رهامی، محسن و حیدری، علی مراد (۱۳۸۳). «شناخت جرایم بدون بزه‌دیده»، پژوهشهای حقوق تطبیقی، شماره ۲۰، ۷۳-۱۰۴.
۱۲. رهامی، محسن و حیدری، علیمیراد (۱۳۸۵). «جرم‌زدایی از جرایم بدون بزه‌دیده با نگاهی به حقوق ایران»، مجله اندیشه‌های حقوقی، شماره ۱۰، صص ۵-۴۴.
۱۳. فهیمی بافقی سیدمرتضی (۱۳۹۰). جرم بزه‌دیده و فلسفه جرم‌انگاری آن در حقوق کیفری ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۱۴. فی، برایان (۱۳۸۶). خشایار دیهیمی، فلسفه امروز علوم اجتماعی، تهران: نشر طرح نو، چاپ اول.

۱۵. قماش‌سی، سعید (۱۳۸۹). «بنیادهای جرم‌انگاری در حقوق کیفری نوین». مجله حقوق اسلامی، شماره ۲۴، صص ۱۴۷-۱۷۷.
۱۶. محمودی جانکی، فیروز (۱۳۸۲). «مبانی اصول و شیوه‌های جرم‌انگاری»، رساله دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، تهران: دانشکده حقوق دانشگاه تهران.
۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۵۷). مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، قم: نشر صدرا، چاپ اول.
۱۸. معظمی، شهلا و دیگران (۱۳۹۶). «معیارهای جرم‌انگاری»، فصلنامه قضاوت، شماره ۸۹، صص ۱۷۹-۱۹۴.
۱۹. منصور آبادی، عباس (۱۳۹۴). حقوق کیفری عمومی، تهران: نشر میزان، جلد ۱، چاپ دوم.
۲۰. نجفی ابرنآبادی، علی حسین و هاشم بیگی، حمید (۱۳۹۰). دانشنامه جرم‌شناسی، تهران: نشر گنج دانش، چاپ دوم.
۲۱. همپتن، جین (۱۳۸۹). فلسفه سیاسی، خشایار دیهیمی، تهران: نشر طرح نو، چاپ اول.
22. Coons, c. Weber, M (2013). "Moral Environmentalism," in *Paternalism: Theory and Practice*, Cambridge: Cambridge University Press.
23. Dworkin, Ronald (1988). *A Matter of Principle*, Harvard University Press.
24. Finnis, J.M (1987). legal enforcement F. Duties to oneself, *Columbia Law Review*, 87.
25. Hart, I, A (1968). *Punishment and Responsibility*, Oxford.
26. Palamino, Rafael (2011). *Religion and Neutrality*, Brigham, Young University Review.
27. Raz, Joseph (2004). *The Role of Well-being*, *Philosophical Perspective*, 18(1).
28. Rawls, John (1999). *A Theory of Justice*, Harvard University Press.
29. Rothbard, Murry N (2009). *Liberty*, Second Edition. Ludwig Von Mises.
30. Scheb, J. 1999. *Criminal Law*, 2th ed, west wad worth, Sashinton, USA.
31. Tahzib, Collis (2019). *Perfectionism: Political not Metaphysical*, *Philosophy Public Affairs*, Vol 47(2), 144-178.